

## خیابان کته کولویتس ، پلاک 58، لایپزیک، جمهوری دموکراتیک آلمان\*

حزب توده ایران در مهاجرت  
بر اساس اسناد سازمان امنیت آلمان شرقی ( اشتازی )  
نویسنده: قاسم نورمحمدی  
نشر اختران ، تهران ، چاپ اول 1385، 325 صفحه، شمارگان 2000 ، قیمت 3500 تومان

### ایرج هاشمی زاده

از میان خیل روشنفکران ایرانی بندرت میتوان روی روشنفکری انگشت گذاشت که برای روشن شدن گوشه های مبهم و تاریک تاریخ ایران، اجاره نشین کتابخانه و مراکز آرشیو کشورهای بیگانه باشد و ماه ها و شاید سال ها؛ لابلای اسناد و پرونده های قطور و رنگ و رو باخته ی اسناد « سری» و «محرمانه» و پروتکل مذاکرات و نامه پراکنی های سران حکومت های ایران و دول خارجی سرکشد، ناگفته هارا بیرون بیاورد و وقایع و رویدادها را - آنچنان که بوده و نه آنچنان که مفسرین و تاریخ نویسان پشت میز نشین تفسیر کرده اند - در اختیار افکار عمومی قرار دهد و «تاریخ نگاری» را از کوره راه به جاده اصلی سوق دهد.



در غرب و در جوامع دموکراتیک، دسترسی به اسناد محرمانه پس از گذشت 30 سال از وقایع اتفاقیه امکان پذیر است، در شرق اما با فروپاشی جهان سوسیالیسم، دیوار سربه آسمان کشیده سازمان های امنیت و اطلاعات فرو ریخت، فقر و عقب ماندگی جامعه هویدا شد و چهره بزرگ کرده «سوسیالیسم واقعا موجود» رنگ باخت و زیباتر از همه؛ دهان ها باز و دستها روشن و درهای مهر و موم شده مراکز آرشیو، 45 درجه گشوده شد.

دسترسی به اسناد محرمانه و سری تاحدی، گاه و اغلب با رشوه و خرید مامورین گرسنه، امکان یافت و با وجود محدودیت ها و عدم عبور از خط قرمز پرونده های غیر قابل رویت، آنچه که تابحال از آرشیو این کشورها بدست آمده، برای صدور حکم نهائی درباره سیستم سوسیالیسم و احزاب کمونیسم - فارغ از هرگونه ضدیت و پیش داوری - ، کفایت میدهد.

« اشتازی»، سازمان امنیت جمهوری دموکراتیک آلمان - آلمان شرقی - اما در میان سازمان های امنیتی کشورهای سوسیالیستی؛ مستثنی است. « اشتازی » و همراه آن کل جمهوری دموکراتیک آلمان چون سیب رسیده در دامان جمهوری فدرال آلمان غربی افتاد و دولت فدرال آلمان با پیاده کردن موازین قانونی و تعیین کادر و کارشناسان خبره، درهای آرشیورا بروی محققین و پژوهندگان امور اجتماعی و سیاسی و شهروندان آلمانی گشود؛ هر شهروندی با انگیزه شخصی یا اجتماعی و درخواست کتبی حق دارد آرشیو اشتازی را زیرورو و ناگفتنی هارا آشکار کند.

**قاسم نورمحمدی**؛ هموطن و مقیم برلین؛ یکی از همین روشنفکران نادری است که ماه ها - و شاید سالها - در مرکز اشتازی، اسناد و مدارک موجود درباره حزب توده و رهبرانش را زیرورو کرده و بر اساس اسناد انکارناپذیر، نیمرخ، نه تمام رخ، بی زینت و بی آرایش این سازمان را در کتابی بانام « حزب توده ایران در مهاجرت» به معرض نمایش گذارده است. کتاب شامل 11 بخش و 47 سند است که با مهاجرت رهبری حزب توده به آلمان شرقی شروع میشود، بعد نقش پسران دکتر مرتضی یزدی و دستگیری و محاکمه آنها را در لابلای پرونده ها جستجو میکند، سپس ظهور و سقوط رادیو پیک ایران؛ آرسن لوپن بازی های نورالدین کیانوری ملقب به رفیق ماستی (Genosse Macetti) - نام مستعار کیانوری - مشکلات حل نشدنی رفقای آلمانی با حزب توده ایران و رهبران آن، مناقشات روس و چین و اثرات آن در جمع رهبری، دوده بازی های رضا روستا، گفتگوهای کیانوری دبیر اول حزب توده، پس از پیروزی انقلاب با رفقای آلمانی - نه یکبار بلکه چهاربار -، گفتگوهای دبیر اول جدید حزب علی خاوری با رفقای آلمانی، ماجرای اخراج شهلا اعلامی از آلمان شرقی به تحریک و دسیسه کیانوری (وبه یقین مریم فیروز) را بیرون میکشد و در پایان از خبرچینی و جاسوسی رفقای ایرانی از اندرونی و بیرونی حزب و حریم رهبران به اشتازی برده بر میدارد که سیاه ترین قسمت کتاب است.

**مهاجرت** - یا فرار - رهبران حزب توده ایران باشکست فرقه دموکرات و آزادی تبریز و خروج ایرج اسکندری از ایران در آذرماه 1325 خورشیدی آغاز می شود. و با سوء قصد به شاه و غیرقانونی شدن حزب توده در 15 بهمن 1327 و خروج رادمنش، احسان طبری و دکتر کشاورز ادامه می یابد، دو سال بعد، در آذرماه 1329؛ ده تن از رهبران حزب بکمک سازمان نظامی از زندان قصر آزاد میشوند، از این جمع چند نفری به زندگی مخفی در ایران روی می آوردند و تعدادی کشور را ترک میکنند. با کودتای 28 مرداد 1332 تنه رهبری حزب از ایران خارج و در اتحاد جماهیر شوروی مسکن می گزینند.

اگر آغاز مهاجرت رهبری حزب را سال 1325 خورشیدی (مهاجرت ایرج اسکندری) و پایان آنرا سال 1332 در نظر بگیریم با بازگشت دسته جمعی رهبری به ایران در آغاز سال 1358، میانگیر سال های مهاجرت و دوری رهبری حزب توده

ازمیهن، عدد 30 ( بین 26 تا 33 سال) را بدست می دهد، به بیان ساده تر، رهبری حزب توده ایران 30 سال از کشور و سیر تحولات آن بدور بوده است. جدا از این، اقامت اجباری در کشور بیگانه ( یا به واژه حزبی در کشور برادر) آنهم از نوع « دیکتاتوری پرولتاریا» خواه ناخواه به وابستگی مادی و ایدئولوژی و سرسپردگی تام منجر می گردد که در انتخاب شهر، مسکن، مواجب، آزادی سفر و بیان و غیره چاره ای جز اطاعت و سرفرو آوردن ندارد.

در سال 1336/1337 بنا به تصمیم برادر بزرگ، کمیته مرکزی حزب از مسکو به لایپزیک، آلمان شرقی منتقل شد و رهبری حزب چون مستاجر سرریزیر، به آلمان شرقی اسباب کشی کرد.

علت «مهاجرت در مهاجرت» رهبری حزب از شوروی به آلمان شرقی را بسیاری به این خاطر میدانند که دولت شوروی بدنبال بهبودی روابط سیاسی و بازرگانی با ایران؛ وجود کمیته مرکزی حزب توده ایران در مسکو را سد راه اهداف خویش میدید.

احسان طبری در کژ راهه اش می نویسد: « در سال 1957 (1336) کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی؛ کلیه اعضاء

هیئت اجرایی حزب توده را به ستاد حزب دعوت کرد و در آنجا کوئوسینین؛ عضو دفتر سیاسی خطاب به رفقا گفت: کمیته مرکزی حزب کمونیست شوروی فکر میکند که برای کار بهتر احتیاج به شرایط مساعدتری دارید، مثلا روزنامه و رادیو و ارتباطات زنده تر با ایران ضروری است. این کار در آلمان دموکراتیک برای شما فراهم تر است. شوروی در این فکر است که روابط دیپلماتیک خود را با ایران توسعه دهد و این امری است که بقا در خاک شوروی را برای فعالیت حزب شما در مهاجرت نامساعد میکند.»

اسناد موجود در اشتازی این نظریه طبری را تأیید میکنند.

این همان بی اختیاری رفقا است که قبلا به آن اشاره کردم، برادر بزرگ تصمیم میگیرد و برادر کوچک موظف به اجرای آن است و جز قبول هیچ راه پس و پیشی ندارد؛ جالب اینجاست که انتخاب آلمان شرقی در آنزمان، امری اتفاقی نبود، در آن سالها آلمان شرقی در انزوای کامل سیاسی بود و وجود کمیته مرکزی حزب توده ایران در کشوری که با ایران رابطه سیاسی نداشت دولت ایران را از هر نوع اعتراض و سردی رابطه و غیره خلع سلاح میکرد.

کمیته مرکزی حزب توده بمدت 20 سال - 1357/1337 در خاک آلمان شرقی مستقر شد، روزنامه مردم، مجله تئوریک دنیا و رادیو پیک ایران را براه انداخت و طبل تبلیغاتی اش را بصدا درآورد. بر طبق اسناد اشتازی 91 ایرانی یکسال قبل از انقلاب در آلمان شرقی زندگی میکردند که 36 نفر از آنها وابسته به دستگاه حزب توده بود.

**داستان حسین و فریدون، پسران دکتر یزدی و رخنه ساواک به اندرونی حزب را چیزی جز ناتوانی رهبری و پیروزی ساواک نمیتوان دانست.**

پسران یزدی به توصیه حزب در سالهای 1954/55 (34/1333 خورشیدی) جهت تحصیل به آلمان شرقی رفتند. مهین رادمنش همسر دکتر رادمنش؛ دبیر اول حزب توده، برادرزاده دکتر یزدی و دختر عموی حسین و فریدون بود و طبیعی است که این دو پسر از همان ابتدای ورود به آلمان شرقی از اعتماد کامل رهبری برخوردار بودند، بر همین پایه، بازم طبیعی بود که این دو جوان برای ساواک و خواسته های آن ( اگر تیر به هدف بخورد) طعمه لذیذی شوند.

دو جوان به زبان آلمانی بخوبی مسلط بودند (پدر تحصیل کرده آلمان و مادر آلمانی) و بهمین جهت نقش مترجم حزب را بازی میکردند و خواه و ناخواه به محرم و خواجه اندرونی و بیرونی حزب تبدیل شدند.

چهار سال بعد تیر به هدف نشست و حسین از سال 1338 شروع به همکاری با ساواک کرد

همکاری دو برادر را ساواک منجر به دستگیری هواداران حزب در ایران گردید و پس از دستگیری و لورفتن دو پسر، زندگی رهبران حزب در آلمان شرقی بخطر افتاد و حزب « معضل امنیتی » سازمان امنیت آلمان شرقی گردید.

بعبارت ساده تر، سازمان امنیت آلمان شرقی، اعتمادش را به حزب توده از دست داد و دستگاه رهبری حزب توده را پشت دستگاه رادیو لوژی اشتازی قرار داد و شروع به یارگیری خیرچین و جاسوس از میان رفقای توده ای کرد تا از آنچه که درون حزب رخ میدهد، از سیر تا پیاز مطلع گردد. بر اساس سند اشتازی بتاریخ 26 آوریل 1963 (8 اردیبهشت 1342) و به امضای اریش میلکه، رئیس سازمان امنیت آلمان شرقی؛ حزب توده از آن پس تحت نظارت کامل ارگان های امنیتی کشور قرار گرفت!

حسین یزدی از مراسلات حزب به ایران نسخه ای به ساواک رد میکرد و بدین ترتیب ساواک از محتوی نامه های سری حزب، زودتر از گیرندگان اصلی مطلع میشد! در کنار آن در جریان رفت و آمد های حزبی از غرب به شرق هم بود، فراموش نکنیم که حسین مدتها نیز راننده و مترجم رضا روستا هم بود و آخر سر پس از تخلیه اسناد موجود در خانه رادمنش همراه برادرش در چهارم آبان ماه 1340 وسیله پلیس آلمان شرقی دستگیر میشود؛ حسین به 15 سال و فریدون به 8 سال زندان محکوم می گردند و پس از گذراندن محکومیت، از زندان آزاد و در تهران همراه پدر به حضور شاه پذیرفته میشوند.

**ظهور و سقوط رادیو پیک ایران نیز در چهارچوب سیاست و منافع کشورهای سوسیالیستی قابل درک است.** زمانی که منافعشان اجازه میدهد بر طبل تبلیغات زهر آگین علیه کشورهای که دم لای تله نمیدهند، می کوبند و وقتی زمینه برقراری روابط بازرگانی و سیاسی فراهم شد، پارازیت های تبلیغاتی را خفه میکنند. سرنوشت رادیو پیک ایران را نیز باید در همین چهارچوب درک کرد.

با انتقال رهبری حزب به آلمان شرقی، دبیرخانه حزب واحد سوسیالیست آلمان در نشست در تاریخ 20 فوریه 1957 بر ابر با اول اسفند 1336 تحت عنوان « کمک به فعالیت حزب برادر ایرانی » تصویب کرد که: « دبیرخانه اصولا با فراهم آوردن برنامه

ای به زبان فارسی در رادیوی جمهوری دموکراتیک آلمان موافق است .....» و چند ماه بعد در آذرماه 1336 رادیوپیک ایران در خاک آلمان شرقی شروع بکار کرد

3 سال بعد - 1340 - بدستور رفقای آلمانی، رادیو پیک ایران از برلین شرقی به صوفیه منتقل شد، سنگینی و چربی روابط بازرگانی و امید جمهوری دموکراتیک در ایجاد روابط دیپلماسی با ایران تنها علت این نقل و انتقال بود، رادیوپیک ایران 15 سال تا سال 1355 خورشیدی در صوفیه فعالیت میکرد.

حمید صفری مسئول وقت رادیو در بلغارستان در گزارشی به تاریخ سوم فوریه 1967 برابر با 14 بهمن 1346 به رهبری حزب توده، از گفتگوی خود با «تالاف» یکی از مسئولان حزب کمونیست بلغارستان می نویسد که رفیق بلغاری از بهبود رابطه با ایران صحبت کرد و بدون رودربایستی پیشنهاد کرد که رادیو به جمهوری سوسیالیستی مغولستان منتقل شود؛ مخرج انتقال را رفقای بلغاری پرداخت میکنند!!

حزب توده از حزب برادر بلغاری به برادر بزرگ در مسکو چغلی میکند و برادر بزرگ مانع تعطیل موقت رادیو شد. اما جمهوری خلق بلغارستان در پایان سال 1976 (1355 خورشیدی) صدای پیک ایران را با چرخاندن کلیدی بنام «بهبودی رابطه با ایران» برای همیشه خاموش کرد، چند ماه بعد شاه ایران در صوفیه درجه دکترای افتخاری گرفت و بلغارستان به وامی معادل 150 میلیون دلار رسید.

آنچه در سرتاسر کتاب به چشم میخورد و خواننده را آزار میدهد؛ فرهنگ حاکم بر روابط خصوصی میان رهبران کمیته مرکزی است. پرونده سازی و خصومت های شخصی چون موریانه رهبری را از درون خالی کرده بود. اقامت اجباری؛ هم نشینی های اجباری، اعتماد بر باد رفته به سوسیالیسم حاصل از تماس روزانه با توده ناراضی و فقرا حاکم در جامعه؛ فشار سیاسی و سایه خفناک سازمان امنیت جمهوری، تبعیت بی چون و چرا از دستورات رفقای بیگانه، وابستگی تام مالی، دوری از وطن و غم غربت و مهاجرت 30 ساله؛ تمام این شرایط از رفقای توده ای و مبارزین سابق کارمندان حقوق بگیر پشت میز ساخته بود که به گمان من اگر دولت ایران سیاست ملایم تری در پیش میگرفت، شک ندارم بسیاری از آنان با آغوش باز به ایران باز میگشتند و سالهای آخر عمر را در وطن بسر میبردند، یکی از آنها بزرگ علوی بود. بزرگ علوی بشرطی که دولت ایران و ساواک او را به مصاحبه تلویزیونی و اعترافات معروف مجبور نکند، حاضر به بازگشت به میهن خود بود

یکی از مشغولیات رفقا؛ پرونده سازی برای همدیگر بود؛ رضا روستا کمونیست قدیمی و از مسئولان سازمان جوانان حزب برنامه ای به دبیر کمیته مرکزی حزب کمونیست اتحاد جماهیر شوروی در فوریه 1962 (1 بهمن 1341) و رونوشت آن به والتر بیریش؛ می نویسد: «..... رادمنش در رهبری حزب سخت ناتوان است..... اسکندری تقریباً تمامی عمر خود را در اروپا به سر برده و در مقام وزارت در کابینه قوام به زیان منافع اتحاد جماهیر شوروی عمل کرده است..... دکتر رادمنش، اسکندری و طبری تنها توان آن را دارند که در داخل اردوگاه سوسیالیست زیر یک رهبریت قدرتمند حزبی فعالیت تدریجی - تبلیغی بکنند و نه بیش تر، چرا که آنها ترسو، فاقد ابتکار، ناهوشیار و خرده بورژوا هستند..... کیانوری و همسرش مریم فیروز در رخنه کردن جاسوس به درون حزب مقصرند، کیانوری بلانکیست و فردگراست؛ احمد قاسمی مبارزه آشکاری را علیه رفیق خروشچف؛ این لنینیست واقعی به پیش می برد و از خط رفقای چینی مبنی بر کیش شخصیت جانبداری میکند..... دکتر فروتن علاوه بر ناتوانی؛ معلول نیز هست و از هیچ تجربه ای برخوردار نیست..... پیشنهاد کنفرانس هائی محدود و غیر علنی با شرکت 25 تن از رفقای قابل اطمینان و انقلابی میدهم..... این کنفرانس فوق العاده را میتوان بایک تا دوتن از اعضای کمیته مرکزی حزب ما از جمله خود من فراخواند؛ چرا که رفقای حزبی مرا به عنوان یکی از موسسین حزب توده ایران می شناسند.....»

نمونه دیگر دسیسه بازی کیانوری بر علیه شهناز اعلامی است. خانم شهناز اعلامی از اولین پناهجویان ایرانی بود که با دختر کوچکش در آلمان شرقی زندگی میکرد و در بخش شرق شناسی دانشگاه هومبولت برلین شرقی به کار اشتغال داشت و تا زمان اخراج از آلمان شرقی؛ نماینده حزب توده در «فدراسیون جهانی زنان دمکرات» بود

اسناد درون اشتنازی رسماً از دسیسه دوزی و خصومت شخصی کیانوری به شهناز اعلامی حکایت میکند. کیانوری در مقام دبیر دوم حزب برنامه ای به مقامات دولت آلمان شرقی می نویسد که خانم اعلامی «از نظر سیاسی فرد نامطمئن است و روابط مشکوکی به ویژه با ایرانیان ساکن برلین غربی دارد» مأمور اشتنازی در زیر این سند می نویسد «اعضای رهبری حزب توده با وجود آگاهی از این روابط با خانم اعلامی رفت و آمد دارند!»

خانم اعلامی پس از نامه کیانوری «تحت نظارت عملیاتی» قرار میگیرد و مقامات دولتی بر پایه این نامه تصمیم به اخراج خانم اعلامی از آلمان شرقی میگیرند، دوماه بعد در گزارش دیگری می خوانیم که دبیر اول حزب توده، ایرج اسکندری، رفیق ماستی (کیانوری) و اعضای حزب توده با خانم اعلامی مقیم برلین شرقی و از نظر سیاسی فردی نامطمئن ارزیابی میشود، رفت و آمد دارند.

در گزارشی به تاریخ 28 ژوئیه 1979 (ششم مرداد 1358) کیانوری در مقام دبیر اول حزب توده (سوار بر خرمراد!) به کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیست آلمان اطلاع میدهد که خانم اعلامی با شخصی به نام..... در تماس بوده و اطلاعاتی درباره حزب توده به آن شخص داده است. کیانوری از کمیته مرکزی حزب برادر خواستار اخراج فوری خانم اعلامی و دخترش از آلمان شرقی میشود و میخواهد که اسامی مادر و دختر در لیست افراد ممنوع ورود به آلمان شرقی وارد گردد. خانم اعلامی و دخترش را بر اساس تصمیم دبیر اول حزب واحد سوسیالیست آلمان؛ رفیق اریش هونکر در سپتامبر 1979) شهریور 1358) از آلمان شرقی اخراج میکنند

جالب اینجاست که سازمان امنیت آلمان شرقی در همان گزارش برخلاف ادعای کیانوری تاکید میکند که « هیچ گونه اطلاعی از فعالیت جاسوسی خانم اعلامی و یفاعلیت منفی - خصمانه وی علیه جمهوری آلمان شرقی در دست ندارد. »  
 خانم شهناز اعلامی در مصاحبه با آقای حمید احمدی علت اخراجش را تحریکات کیانوری خواند و او را « افسر ک. گ. ب. » قلمداد کرد. شهناز اعلامی در بامداد 18 دسامبر 2003 در شهر برلین چشم از جهان بست. روانش شاد باد.  
 در جنگ میان کیانوری با خانم شهناز اعلامی، قاسم نورمحمدی به سه سند دیگر اشتنازی هم اشاره میکند که حداقل سه تن دیگر از توده ای های مقیم آلمان شرقی به تحریک کیانوری از آلمان شرقی اخراج شده اند  
 کیانوری پس از انقلاب، بخاطر مواضع اسکندری به سیاست حزب توده و تصفیه حساب های گذشته در نزد کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیست آلمان برای ایرج اسکندری نیز دست به پاپوشی میزند و می گوید:  
 « ..... رفقای شوروی از رفتار زیان بخش حزبی اسکندری بسیار خشمناک بودند - مصاحبه معروف اسکندری در تهران با تهران مصور - و پیشنهاد اخراج او از دفتر سیاسی را کردند » و از رفقای آلمانی می خواهد که « ..... ایرج اسکندری در طول اقامت خویش در جمهوری دموکراتیک آلمان هیچ امکانی جهت تاثیر گذاری منفی بر حزب توده نداشته باشد. چرا که حزب هم اکنون در نبردی سخت علیه ارتجاع داخلی و نیروهای بیگانه امپریالیستی ( چه کارمشقت باری !! ) است که در پی از میان برداشتن انقلاب و حاکم ساختن دوباره رژیم شاهنشاهی هستند..... ولی به رفیق اسکندری اجازه اقامت و ادامه فعالیت ترجمه در جمهوری دموکراتیک آلمان داده شود..... حزب توده هیچ علاقه ای به سفر رفیق اسکندری به خارج از جمهوری دموکراتیک آلمان ندارد »

یعنی ممنوع الخروجش کنید رفقا ، تعجب میکنم که رفیق کیانوری چرا شعار روز آلمان را بکار نبرد: اعدام باید گردد!

برای روشن شدن ذهن خوانندگان بدنیت نگاهی به « تهران مصور » به تاریخ جمعه 15 تیر ماه 1358، شماره 24 بیاندازیم تهران مصور در دوشماره - شماره های 21 و 22، 25 خرداد اوایل تیر ماه 1358 - مصاحبه ای با ایرج اسکندری داشت که اسکندری زیر تهدید و فشار کیانوری قسمت هائی از گفته هایش را تکذیب کرد.

تهران مصور پس از این تکذیب نوار مصاحبه اسکندری را در تهران پخش کرد و در مقاله « حزب توده دروغ میگوید » نوشت :  
 « نوار مصاحبه اسکندری، در دفتر تهران مصور موجود است، آنرا تکذیمی کنیم تا رهبران حزب شرم آورند.  
 وقتی چهار هفته پیش عباس اسکندری را برگزیدیم تا مصاحبه یی با او داشته باشیم. نه به دلیل عضویت او در شورای مرکزی حزب توده بود، نه برای خوشایند توده یی ها، تاریخ 30 ساله اخیر را که بخوانید می بینید او آدم مهمی بوده است که همواره نقش اعتدالی بین رهبران « مامور و معذور » حزب توده را ایفا کرده است. وقتی همکاران از 3 مصاحبه با او باز آمدند، این اعتقاد قوی تر شده بود که حساب او از حساب رهبران فعلی حزب جداست. بنابراین مادر برابر خواست آقای عباس اسکندری که پس از پیاده شدن نوار مصاحبه شان، یک بار نیر متن مصاحبه را ببینند، موافقت کردیم و در این مرحله بسیاری از آنچه گفته شده بود، حذف شد. و ما در این مورد از آنچه وظیفه روزنامه نگاری حکم میکند، فراتر رفتیم و مصلحت اندیشی های ایشان را امکان دادیم. پس از چاپ قسمت اول مصاحبه و شبی که دیگر شماره 2 زیر چاپ رفته بود با خبر شدیم پس از یک جلسه محاکمه گونه حزبی پر جوش و خروش آنچنان اسکندری را به جان آورده اند که او به هر آن کس می توانست متوسل شد، قسمت دوم مصاحبه اش چاپ نشود. در همان موقع ما دانستیم متنی به امضای او برای روزنامه ها فرستاده شده که قسمت هائی از گفته هایش در مصاحبه با تهران مصور را تکذیب میکند؛ اطمینان داشتیم کار خود اسکندری نیست ؛ چرا که او خود می دانست صدایش در طول مصاحبه ضبط شده و در برابر نوار موجود نمیتوان « تکذیب » کرد. در آنجا چیزی نگفتیم و گذشتیم . حملات در روزنامه ارگان حزب توده به تهران مصور شروع شد. اهمیت ندادیم. سرانجام هفته پیش توضیح دادیم که از فضای پلیسی داخل آن حزب با خبریم و نسبت « تحریف حقایق » را رد کردیم، در این هفته اتفاقات تازه افتاد.

باز دوباره روزنامه مردم با تیتر بزرگ « تحریف » و « جعل » نام تهران مصور را آورده بود. دیگر سکوت را جایز نشمریم . به ویژه آن که در این میان یک جوجه توده یی که به استناد دوسه بار حضور در هیات تحریریه کیهان خود را روزنامه نویس میدانند، قدقدهی کرده است که « اسناد و مدارک علیه سردبیر تهران مصور را انتشار می دهیم! »

حقیقت آن بود که خواندید . رهبران حزب توده که حسابشان با اعضای این حزب کاملا جداست دروغگو و لافزن اند، این اتهام مستقیما از سوی هیات تحریریه تهران مصور به آقای کیانوری و دارودسته شان وارد می آید و در هر دادگاهی حاضر به اثبات آنیم . شکایت کنند، ما به رعایت احترام آقای اسکندری آنچه را در باره کیانوری گفته بود، خواست و چاپ نکردیم و اینک اعلام می کنیم که نوار صدای آقای ایرج اسکندری را تکثیر کرده ایم ، در دفتر تهران مصور موجود است ، همه ی مردم می توانند برای شناخت رهبران فعلی حزب توده و آگاهی یافتن به مسایل پشت پرده این حزب از زبان یکی از رهبران ایشان، آنرا از دفتر مجله خریداری کنند. قسمت هائی از این نوار چنین است :

در پاسخ به مسئله وابستگی حزب توده به شوروی آقای اسکندری گفته است. « من به شوروی به عنوان یک کشور سوسیالیست احترام گذاشته ام اما من سر باز این کشور نیستم، من ایرانی و عضو حزب بوده ام. بنده معتقد نیستم که حزب ( کمونیست شوروی ) و یا یک نفر از آنها و یا سفارت آنها دستور بدهند ما بگوئیم چشم خیلی خوب! در این صورت دیگر احتیاجی به کمیته مرکزی و هیات اجراییه نیست

در تحیل اشتباهات حزب در دوران مبارزه ملی شدن نفت آقای اسکندی گفته است :  
 « ما بورژوازی ملی را نشناختیم و علت آن هم این بود که این فکر برای رفقای ما در ایران بوجود آمده بود که مصدق امریکائی است و آورنده این تربه هیات اجراییه مقیم تهران قاسمی بود »  
 در آلمان کیانوری جزء باند قاسمی بود؟

« بله اما این را از قول من نگویند. بله. او هم بود. شوروی ها در قضیه مصدق سکوت کردند و سکوت آنها هم غلط بود. آن موقع در ره استالین بود و کسی هم نمی توانست حرفی بزند. استالین باید تصمیم می گرفت که حمله کنند یا نه؟ پشتیبانی بشود یا نه؟

آیا هم اکنون در درون حزب روندی وجود دارد که در صدد بازرزایی اشتباهات حزب باشد؟  
بله به علاوه چیزی به شما بگویم که ننویسید. اگر حزب را یکطرف بگذاریم و نیروهای دیگر چپ را یکطرف. این نیروها نمی توانند در حزب نفوذ نداشته باشند به شرطی که بخواهند این کار را بکنند. آنها باید حرفهای خود را بنویسند.... این نیروها باید اعضا و رهبری حزب را در مقابل این امر بگذارند که یا اتحاد را قبول کند و یا اینکه خودش افشاء شود و این امر حزب را به سوی اتخاذ پوزیسیون صحیح می راند.  
نیروهای چپ می گویند باند خاصی بر حزب مسلط است و در درون حزب روابط دموکراتیک وجود ندارد و انتقادات از طرف این باند در درون حزب مطرح نمی شود؟

بنویسند بگذارید عکس العمل اعضای حزب در مقابل این حرف معلوم شود البته به صورت دشمنی ننویسند چون تاثیر منفی میگذارد. البته مناسبم که مجبورم چیزهایی را بگویم که من قاعدتاً نباید گفته باشم این حرف را که گفتید درست است باید آنرا در هم شکست و رفقاً و نیروهای دیگر می توانند کمک کنند برای در هم شکستن این عامل.  
راجع به آقای کیانوری آقای اسکندری گفته است :

یک کسی که بعد از شهریور بیست عضو هیات تحریریه روزنامه مردم بود پریروز به من گفت که یکی از دلایل مخالفت او با کیانوری این است که یک روز کیانوری به دفتر هیات تحریریه مردم می آید و شروع میکند به تهدید اعضای تحریریه و فحش دادن به آنها که چرا علیه هیتلر چیزی می نویسند. من البته نمی دانم این حرف درست است یا نه ولی آنکه اینرا به من گفت اضافه کرد که حاضر نیست در حزبی عضو باشد که کیانوری دبیر آنست زیرا خودشاهد آن بوده است که کیانوری تهدید کرده است که نباید علیه هیتلر چیزی نوشته شود این بماند خلاصه باید بگویم که این مسئله یعنی حرف دوستان استبدادی هم ندارد کیانوری در دوره هیتلر در آلمان تحصیل کرده است و در آن موقع تا آن حد که من اطلاع دارم نمی شد دانشجو بود و عضو جوانان هیتلری نبود. البته این حدس است شاید هم نبوده ولی حرف آن رفیق چندان دور نیست در مورد وابستگی حزب به شوروی:

دکتر مصدق مرا مثل پسرش دوست داشت. یک روز من پیش او بودم و در آن زمان رفقا یک چیزی اختراع کرده بودند و متأسفانه احسان طبری برداشته بود و از روی جوانی یک صفحه نوشته بود در این باره به نام « حریم شوروی» در ایران. من نزد مصدق از دهنم در رفت و گفتم حریم شوروی. مصدق یک قلم تراش، چاقو از جیب در آورد و گفت «تو مثل پسر من هستی دفعه دیگر اگر کلمه حریم شوروی و یا حریم هرکس دیگر را به کاربری زبانت را می برم. یعنی چه؟ شمال ایران حریم شوروی، جنوب ایران حریم انگلستان، پس حریم خودمان کجاست؟ اودرس بزرگی به من داد. دیدم که مصدق حرف حسابی میزند حریم شوروی حرف مزخرفی است که به دهان ما افتاده بود.

**سیاه ترین** و اسف انگیزترین بخش کتاب خیرچینی و جاسوسی رفقای توده ای از اندرونی و بیرونی حزب و حریم رهبران برای اشتنازی است

تجسم کنید 36 نفر توده ای در رده بالای حزب در مهاجرت، از وطن رانده و محکوم به اقامت اجباری در غربت، همه بک پا تئوریستین و مارکسیست چشم ندارند هم را تحمل کنند چون خاله زنک ها و مشدی قنبرها پشت سر هم بد میگویند، به صاحبخانه چغلی هم را میکنند و اگر سنبه اشان پرباشد، مانند کیانوری و بقول خانم اعلامی « افسرک.گ.ب.» باشد، جل و پلاس رفیق و هموطن تبعیدی را با کمک اشتنازی جمع میکند و بایک لگد از بهشت کارگران و دهقانان بیرون میکند.  
قاسم نورمحمدی در لابلای آرشیو اشتنازی با نام مستعار افرادی؛ تبعه ایران، توده ای و دو سه تنی در مقام رهبری حزب! برمیخورد: چارلی، رضا، علی، امین، فولاد، احمد م بانام مستعار امیر.

قاسم نورمحمدی تنها به چارلی و رضا بسنده کرده و گزارشات این دو هموطن را از آرشیو اشتنازی بیرون کشیده است، انتخابش نیز بی دلیل نیست، می نویسد این دو اولاً اطلاعات دست اولی در مورد حزب توده به دست میدهند و در ثانی حجم قابل توجهی گزارش از خود بجای گذاشته اند. و بعد اضافه میکند که چارلی از افراد کمیته مرکزی و رضا از کادرهای حزب توده بوده اند. چارلی و رضا از افسران سابق حزب توده اند که بقول نورمحمدی سرانجام به سقوط اخلاقی تن میدهند.  
من با این نظر نورمحمدی موافق نیستم و ناچارم از چارلی و رضا دفاع کنم. گزارش، خبرچینی و جاسوسی برای برادر بزرگ و کوچک سقوط اخلاقی نیست!

مگر زمانی که افسران توده ای ارتش ایران؛ از درون ارتش اطلاعات نظامی را به حزب رد میکردند و حزب اسناد را در اختیار مقامات شوروی میگذاشت، آیا اخلاقاً سقوط کرده بودند؟  
دوستی تازگی برایم تعریف میکرد که در محاکمه ناخدا افضلی فرمانده نیروی دریائی ایران، آخوندی در لباس رئیس دادگاه خطاب به ژنرال می پرسد: آقای ناخدا شما در این مملکت بالاترین مقام ارتشی را داشتید، فردائی که آرزو میکردی کشور بردمان شوروی بیفتد، فکر میکردی مقام بالاتری بتو میدادند؟ سؤال زیبایی است.

اقامت اجباری در کشور سوسیالیستی یعنی حرکت در چهار دیواری معین، یعنی زندگی در قرنطنیه؛ در چنین حالتی خبرچینی و جاسوسی بهر شکلی که باشد زیاد غیرعادی نیست و کاری با معیارهای اخلاقی ندارد، جز این، دوره در پیش داری یا در اردوگاه های کار اجباری سیبری جان میدهی یا به جاسوسی تن میدهی. و کم پیدا میشوند انسانی هائی که نقش قهرمان را بازی کنند

نورمحمدی در توصیف چارلی بر اساس اسناد اشتازی، او را مرد روشنفکری میخواند که نظرات شخصی را در گزارش هایش منعکس نمیکرده و واقعیات درون حزب را آن گونه که بوده بازتاب میکرده است، عاشق سوسیالیسم روسی بوده! سال 1948 به خدمت ک. گ. ب. ب. درمی آید و اوایل انقلاب به تهران برمیگردد. اما رضا مردی است کینه توز و یکدنده، این برداشتی است که قاسم نورمحمدی پس از مطالعه گزارشات او بدست آورده و متأسفانه درست هم هست!

رضا قریب 20 سال برای اشتازی جاسوسی میکرد و کوهی از گزارش و خیر- اکثر ایکسویه و مغرضانه - از خودباقی گذاشت، او هم چون چارلی از اعضای سازمان نظامی حزب توده است در مورد نام حقیقی این دوتن، نورمحمدی می نویسد: واقعیت آن است که نام واقعی این دودر اسناد ناخوانا است. هر چند که باتوجه به محدود بودن فعالان حزب توده در آلمان شرقی، میتوان درباره نام واقعی آنان حدس هائی زد!! به این گفته چارلی توجه کنید و به من تشریح کنید که گفتم جاسوسی سقوط اخلاقی نیست! : چارلی که در دوران طولانی همکاریش با مقامات امنیتی، سوء ظن رفقای توده ایش را برانگیخته بود، از رفتار احتیاط آمیز آنها تعجب و رفقارا سرزنش میکند، زیرا از منظر او هر خارجی که تبعه شوروی است باید با ارگان های شوروی در ارتباط باشد حتی رفقای رهبری نیز از این رفتار مبرا نیستند!

قانع شدید؟

ارزیابی اشتازی درباره چارلی خواندنی است: « چارلی سالهاست که با ارگان های امنیتی شوروی بر مبنای اعتقادات سیاسی خود همکاری کرده است. ارزیابی دوستان شوروی در مورد شخصیت، رفتار و برخورد او در خصوص همکاری با ما مورد تأیید است..... حوزه فعالیت چارلی عمدتاً در میان مهاجران ایرانی در جمهوری دمکراتیک آلمان است. او همچنین جهت شناسائی سازمان های ایرانی نیز فعالیت میکند و وظایف محوله به خود را با کمال دقت انجام میدهد، گزارشاتش دقیق و مشخص است و اطلاعات بسیار مفیدی در مورد وضعیت مهاجران ایرانی بدست میدهند..... مردی مطمئن و صادق است و از مواضع ایدئولوژیک محکم و از نظرات مارکسیستی - لنینیستی روشنی برخوردار است و به انترنالیسم پرولتری سخت پابند است....»

اگر ارزیابی اشتازی را درباره رفیق چارلی بفارسی ترجمه کنیم، چنین میخوانیم :

رفیق چارلی چنان شیفته و عاشق دژ سوسیالیسم است که بخاطر حفظ بقای آن حاضر است نه تنها رفقای حزبی اش را فدا کند، بلکه وطن را دودستی در سینی طلا تقدیم اتحاد جماهیر شوروی کند و متأسفانه این تنها رفیق چارلی و رضا نبودند، همه احزاب چپ از نوع روسی تا نوع چینی اش بزبان عامی، وطن فروشند، وطن فروشانی که جنس را مجانی رد میکردند و صنار هم بابت آن نمی خواستند، چون عاشق و شیفته سوسیالیسم نوع استالینی و خروشچفی و برژنفی و مائوئی و انورخوجه ای بودند، انترنالیسم یعنی هر چه داری تقدیم امامزاده سرخ کنی چارلی به پاس همکاریش با سازمان امنیت آلمان شرقی و به مناسبت بیست و پنجمین تاسیس اشتازی از فرمانده اش ( فرمانده آلمانی و نه فرمانده هنگ پیاده تهران) نشان افتخار گرفت.. قانع شدید؟

رضا جاسوس دیگر اشتازی از سال 1964 تا 1984 ( 1363/1343 ) به مدت 20 سال در خدمت اشتازی بود، رضا نام مستعار خبرچین ماست از اعضای موثر سازمان افسری حزب توده بوده. پس از 28 مرداد ایران را ترک میکند؛ ابتدا در چکسلواکی اقامت می گزیند و از سال 1958 ( 1334 ) به آلمان شرقی میرود. رضا از نظر مالی شدیداً وابسته به سازمان امنیت آلمان شرقی است، در آغاز در دبیرخانه حزب شروع به کار میکند و به اتهام « آلودگی های مالی» - درست یا نادرست - از دبیرخانه اخراج میشود، در ماجرای پسران یزدی مورد سوء ظن اشتازی قرار میگیرد؛ بی گناهی اش ثابت میشود و بعد دم به تله اشتازی میدهد و مامور رسمی اشتازی میگردد.

رضا برخلاف چارلی؛ لجوج و یکدنده است، گزارشاتش مغرضانه و مملو از سوء ظن و کینه به دیگران است اما به مرور زمان به مهمترین جاسوس آلمان شرقی در میان ایرانیان مقیم آن کشور بدل میشود و در طول خدمت 20 ساله اش کوهی از گزارش در اشتازی باقی میگذارد

ارزیابی اشتازی از رضا کاملاً مثبت است : پشتکار و جدیت اش قابل تحسین است، از عهده وظایف محوله با خود گذشتگی و جدیت بسیار برمی آید، گزارشاتش بسیار دقیق و مفید است، رفیقی است منظم که سر وقت بر سر قرار حاضر میشود و مفرات کار مخفی را رعایت میکند. از مواضع روشن مارکسیستی - لنینیستی برخوردار است ( حاضر است عالی قاپو که سهل است، اصفهان را بخاطر لیخن رفقای روسی آتش بزند) به سازمان امنیت؛ اشتازی اعتماد کامل دارد و به فعالیت اشتازی به دیده تحسین می نگرد

رضا پس از انقلاب اسلامی به ایران میرود، در ایران طاقت نمی آورد و پس از چندماه و تهیه گزارش مفصلی ( به این میگویند رفیق وظیفه شناس) به آلمان شرقی باز میگردد و با کمک اشتازی از سال 1980 ( 1359 ) در یکی از دانشگاه های آلمان شرقی مشغول به کار میشود. چندی بعد استعفا میدهد، در هیچ دانشگاهی اجازه کار به او نمیدهند، از اشتازی ناامید میگردد و از سال 1984 رابطه اش را با اشتازی قطع میکند؛ تقاضای اجازه خروج از آلمان شرقی میکند و بهشت سوسیالیسم را ترک و به دامن سرمایه داری استنمارگر پناه می آورد.

از این تاریخ در بایگانی اشتازی دیگر هیچ نشانی از رضا دیده نمیشود!

چرا اشتازی به او نشان افتخار نداد؛ باید به پای بی چشم وروئی رفقای اشتازی گذاشت!

نورالدین کیانوی که بدستوراتحاد جماهیرشوروی دربحبوحه اوضاع نابسامان ایران به دبیراول حزب توده ایران منصوب گردید، چهارباردراوایل انقلاب و قبل از دستگیری براساس اسناد به ملاقات مسئولان دایره روابط خارجی حزب واحد سوسیالیست آلمان می رود.

باراول درتاریخ سوم اوت 1979 (12 مرداد1358) باردوم ، سه ماه بعد درتاریخ هشتم نوامبر1979 ( هفدهم آبانماه 1358) بارسوم درتاریخ 11 فوریه 1980 (23 بهمن ماه 1359) و چهارمین و آخرین باردرتاریخ 16 و 17 ژوئن 1980 (26/27 خرداد 1359)

آنچه دراین ملاقات ها به چشم میخورد، پذیرائی گرم رفقای آلمانی از کیانوی است؛ درود های صمیمانه رفیق اریش هونکر، دبیراول کمیته مرکزی حزب واحد سوسیالیست آلمان و صدرشورای دولتی جمهوری دموکراتیک آلمان است که هرباروسیله رفیق هرمن اکسن ، عضودفترسیاسی و دبیرکمیته مرکزی حزب واحد به رفیق کیانوی ابلاغ میشود. درملاقات سوم بازرفیق هرمان اکسن درود های صمیمانه رفیق هونکردبیراول حزب واحد را به رفیق کیانوی ابلاغ میکند ( اینجا جالب است ) و ازاین که رفیق اریش هونکر به علت بیماری شخصا قادربه مذاکره با رفیق کیانوی نیست، پوزش می طلبد؛ درملاقات بعدی دوباره رفیق اکسن درود های برادرانه و مبارزاتی رفیق اریش هونکر ، دبیراول کمیته واحد را به رفیق کیانوی ابلاغ میکند که صمیمانه ازطرف رفیق کیانوی پاسخ داده میشود.

در هر 4 ملاقات، پس ازرد وبدل کردن سلام های برادرانه؛ لاف زنی کیانوی شروع میشود؛ می گوید :

رفیق مریم کیانوی ( فیروز ) از رهبران سازمان زنان مترقی ایران دربرنامه رادیوئی سخنرانی بسیارقابل توجهی ایرادکرده رفیق کیانوی اطلاع میدهد که رفقای شوروی ازرفتارزبان بخش حزبی اسکندری بسیارخشمناک شده اند وخواستاراقدامات حزبی مشخصی به طورنمونه اخراج او ازدفترسیاسی هستند.( دقت کنید، سرنوشت رفقای توده ای در مسکو صورت میگیرد!)

رفیق کیانوی اطلاع داد که هم اکنون درایران سازمان امنیت جدیدی تشکیل میشود که یکی از هواداران حزب توده برای ریاست این ارگان درنظرگرفته شده است.( وبعد ما قادریم یک نسخه ازگزارشات سری را مستقیما به مرکزک. گ. ب. فاکس بزیم !!!)

حزب توده خودرا بعنوان یک عامل سیاسی قدرتمند درایران تثبیت کرده است . فضای بدبینانه ای که پس از ممنوع شدن ارگان مرکزی و اشغال ساختمان حزب حاکم شده بود، ازبین رفته است .... امروز دیگر هیچکس داوری حزب را نادیده نمیگیرد. بازسازی حزب به کندهی به پیش میرود . رهبری حزب درتصمیم خویش مبنی برحفظ سازمان مخفی حزب ودخالته ندادن آن درفعالتهای علنی مصراست

رفیق کیانوی می گوید حزب توده هیچ علاقه ای به سفررفیق اسکندی به خارج ازجمهوری آلمان ندارد( رفقا ممنوع الخروجش کنید )

درمقابل رفیق اکسن به حزب برادر ایرانی اطمینان داد که کمک های حزب واحد سوسیالیست درآینده نیز ادامه خواهد یافت ( این جمله رفیق اکسن را بیاد داشته باشید)

حزب واحد سوسیالیست کوشش های خودرا جهت تهیه چاپخانه ای مستقل برای حزب درایران تشدید خواهد کرد

پس ازدستگیری رهبری حزب توده ایران درسند شماره 33 به تاریخ 9 مارس 1983 ( 18 اسفند 1362) میخوانیم :

« ..... درخصوص دستگیری دبیراول کمیته مرکزی حزب توده، رفیق کیانوی، تدابیرپیش گیرانه ای که شامل همه اعضای رهبری حزب توده که مقیم جمهوری دموکراتیک آلمان هستند، مانند عدم مراجعه آنها به موسسات رسمی درجمهوری دموکراتیک آلمان ورفتار محتاطانه درانظارعمومی اتخاذ کرده است ... روزنامه راه توده درآلمان فدرال انتشارمی یابد....»

رفیق خاوری دراولین ملاقاتش در 11 فوریه 1983 ( 23 بهمن 1362)، ازدستگیری ها و سیل بهتان به حزب توده سخن میگوید ودرملاقات بعدی، یکسال بعد درتاریخ سوم فوریه 1984 ( 14 بهمن 1363) رفیق اکسن به نام رفیق اریش هونکرصمیمانه خوش آمد میگوید ..... حزب واحد سوسیالیست بسیارمتأسف است که تنهاتوهامات وتحلیل های نادرست موجب این ضربه نگردیده است، بلکه آشکارا برخی ازرفقای رهبری نیز تسلیم شده اند.....حزب واحد سوسیالیست هم چنان ازحزب توده پشتیبانی میکند .اما( این اما زیباست ! ) اما رهبری غیرعلنی حزب دیگر نمی تواند پایگاهش را درجمهوری دموکراتیک آلمان داشته باشد. ( راستی چرا !؟)

این امرهم به نفع امنیت حزب توده وهم به سود حزب واحد سوسیالیست آلمان و جمهوری دموکراتیک آلمان است، دشمن ازطریق عملیات جاسوسی و درنتیجه خیانت ازفعالیت حزب توده درخاک جمهوری دموکراتیک آلمان تاحد زیادی آگاهی دارد ..... و صلاح نیست که حزب توده فعالیت خودرادوباره درجمهوری دموکراتیک آلمان ازسربگیرد.....حزب واحد سوسیالیست آلمان باعلم به این و ضعیت، حاضرربه قبول تقاضای مجدد حزب توده مبنی برچاپ ونشر « مردم » ارگان مرکزی حزب و هم چنین توزیع مرکزی ادبیات حزب توده درجمهوری آلمان نیست ..... ازاین رو حزب توده دیگر چون گذشته اجازه مبادله مراسلات خویش را ازطریق ایستگاه متروی خیابان فریدریش ( ایستگاه مترومیان برلین غربی و شرقی) نخواهدداشت... حساب جاری ارزی حزب برادرایرانی دربانک جمهوری دموکراتیک آلمان دراختیاررفیق خاوری قرار خواهد گرفت راستی مگررفیق اکسن به رفیق کیانوی قول نداده بود که : « کمک های حزب واحد سوسیالیست درآینده نیز ادامه خواهد یافت » ؟

خدا هیچکس را دلیل نکند ؛ آنهم درغربت .

\* ساختمان کمیته مرکزی حزب توده در لایپزیک Käthe- Kollwitzstrasse 58

خیابان کته کولویتس؛ پلاک 58؛ لایپزیک؛ جمهوری دموکراتیک آلمان  
ایرج هاشمی زاده